



مطالعات میان‌رشته‌ای و کارکرد آن در پیوند فلسفه و تعلیم و تربیت

دکتر سولماز نورآبادی^۱

چکیده

مطالعات میان‌رشته‌ای نقش بسیار موثری در تسهیل و حل مشکلات و مسائل گوناگون بشری دارد و با ایجاد یکپارچگی میان رشته‌های مختلف، مرزهای ساختگی میان آن‌ها را از میان برداشته و به رشد و توسعه علوم از دیدگاهی جدید کمک می‌نماید. نقش مطالعات میان‌رشته‌ای در راستای بسترسازی جهت تولیدات علمی جدید و پیشرفت‌های رشته‌های گوناگون در عصر حاضر غیرقابل‌انکار است. در این مقاله، ضمن بررسی ابعاد گوناگون مطالعات میان‌رشته‌ای، به ماهیت آن در ایجاد پیوند میان علم فلسفه و علم تعلیم و تربیت توجه شده است. جهت دستیابی به این هدف از روش اسنادی و تحلیلی-استنتاجی استفاده شد. بر اساس یافته‌های بدست آمده، توجه به مطالعات میان‌رشته‌ای و رشد و گسترش آن در جوامع کنونی برای پیشبرد دانش بشری بطور عام و در پیوند فلسفه و علم تعلیم و تربیت بطور خاص، از الزامات می‌باشد. مطالعات میان‌رشته‌ای مورد نظر، متأثر از رویکرد استنتاجی به فلسفه است و منظور از رویکرد استنتاجی این است که از طریق این رویکرد از یک حوزه معرفتی مثل فلسفه، دلالت‌هایی را برای دیگر حوزه‌های معرفتی مانند تعلیم و تربیت استنتاج نمود.

کلید واژه‌ها: میان‌رشته‌ای- مطالعات میان‌رشته‌ای- فلسفه- تعلیم و تربیت.

مقدمه

گسترش علوم و تکنولوژی سبب تبدیل این جهان پهناور به دهکده‌ی جهانی شده است که تعاملات روزافزون اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و آموزشی را در تمامی ابعاد زندگی بشر به ارمغان آورده است. در این بین، علم تعلیم و تربیت، از جمله علوم میان‌رشته‌ای است که مجموعه‌ای از علوم انسانی و دیگر علوم آن را بهره‌مند می‌سازند. علوم میان‌رشته‌ای به علومی گفته می‌شود که با تلفیق چند علم گوناگون ایجاد می‌شوند. به عبارت دیگر؛ یک حوزه میان‌رشته‌ای، حوزه‌ای است که به تناسب نیازهای جدید و تخصص‌های نوظهور، از مرزهای سنتی حاکم بین رشته‌های دانشگاهی یا مکاتب فکری گذر می‌کند و زمانی موفق و کارآمد است که در فرایند کار بتواند از انباشته‌ها، تجارب و ظرفیت‌های معرفتی، مهارتی و روشی رشته‌های مرتبط در جای مناسب و مقتضی، استفاده بهینه و مؤثر نماید. از آنجایی که فلسفه به عنوان هسته اکثر رشته‌های علوم مطرح می‌باشد؛ با بهره‌گیری

1 s.nourabadi@yahoo.com . دانشگاه شاهد، گروه علوم تربیتی، تهران، ایران. آدرس پست الکترونیکی:



از رویکرد استنتاجی به هدف پژوهش حاضر: بررسی نقش مطالعات میان‌رشته‌ای در ایجاد پیوند میان علم فلسفه و علم تعلیم و تربیت، پرداخته شده است.

مبانی نظری

تغییر و تحولات در عرصه‌های گوناگون جامعه همچون آموزشی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و نیز پیچیدگی‌های رو به افزایش زندگی بشر؛ استفاده از رویکرد میان‌رشته‌ای در عصر حاضر را غیرقابل اجتناب می‌سازد. مطالعات میان‌رشته‌ای می‌تواند با ارائه نگرشی نو نسبت به علم و دانش در پژوهشگران و دانش‌پژوهان، مسیر دستیابی به تولیدات علمی جدید را هموارتر نماید. بنابراین "جهت‌گیری میان‌رشته‌ای در مطالعات علمی در آینده، دیگر نه یک انتخاب، بلکه یک اجبار و الزام خواهد بود؛ یعنی پر کردن شکاف‌های معرفتی بشر یا پاسخگویی به نیازهای نوظهور جوامع انسانی به شکل کارآمدتر و رضایت بخش‌تر، راه چاره دیگری برای دانشمندان و پژوهندگان باقی نمی‌گذارد و سیاست‌گذاران آموزش عالی جوامع، لاجرم گریزی از ورود به این مباحث ندارند" (مهرمحمدی، ۱۳۸۸، ص ۲). مطالعات میان‌رشته‌ای^۱ را می‌توان فرایندی بالنده در عرصه‌ی معرفتی و کاربردی دانست که خواهان ترکیب، تعامل و ارتباط افقی دانش‌ها و مهارت‌ها با یکدیگر در یک مجموعه آموزشی منسجم می‌باشد که به منظور تسهیل درک و فهم موضوعات از جنبه‌ها و ابعاد گوناگون و کمک به بازسازی سازه‌های شناختی یادگیرندگان و تشویق حل مسائل به صورت فعال و سازنده از طریق ایجاد پیوند میان اطلاعات و معلومات کسب شده از چند رشته می‌باشد (کوله^۲؛ دهشیری، ۱۳۸۸). در واقع، انتقال دانش به عنوان نظامی پیچیده مرتبط با یکدیگر، نیازمند نگاهی جامع‌تر به رشته‌های درسی در جهت دستیابی به یادگیری موفق، کارآمد و در عین حال پاسخگو به نیازهای فراگیران می‌باشد. از طرفی علم فلسفه و علم تعلیم و تربیت به منزله حوزه‌های معرفت بشری و رشته‌ای دانشگاهی، حوزه‌ی معرفتی باسابقه‌ای هستند که قرن‌ها از عمرشان سپری می‌شود. تعلیم و تربیت در زمینه ارائه محتوای نظام تعلیم و تربیت مانند اهداف یا اصول تعلیم و تربیت، گام‌های مفیدی برداشته و به عنوان پایه‌ای برای بسیاری از رشته‌های تحصیلی به شمار می‌رود. ولی به دلیل عدم وجود ارتباط مستقیم با این رشته‌ها، نمی‌توان از مزایای گوناگون آن به نحو احسن بهره‌مند شد. وجود ارتباط میان‌رشته‌ای مابین فلسفه و تعلیم و تربیت در ابعاد مختلف می‌تواند بر افزایش بازدهی و کاربردی‌تر نمودن مطالب، تاثیر انکارناپذیری داشته باشد.

1. Interdisciplinary Studies
2. Nicole Rege Colet



مرور پیشینه‌ها

درباره مطالعات میان‌رشته‌ای در فضای دنیای مدرن بحث می‌شود و پیش فرض آن، تعامل علم جدید یا به عبارتی science است که از عمر آن بیش از نیم قرن نمی‌گذرد (برزگر، ۱۳۸۷). در مفهوم میان‌رشته‌ای، نظریه‌ها، اندیشه‌ها یا رشته‌های مختلف به خوبی درک شده و برای حل مسائل به کار برده می‌شوند. هر میان‌رشته‌ای شامل چند دانش کلی مستقل است که سؤال علمی را با روش‌های خاص هر رشته پاسخ می‌دهد. مطالعات میان‌رشته‌ای، موضوعی غیررشته‌ای است که در قلمرو علم و رشته‌ای خاص نمی‌گنجد، بلکه مانند مفاهیم عام به همه رشته‌ها پیوند دارد که به واسطه آن می‌توان به علوم جدید دست یافت (نیلی احمدآبادی، ۱۳۸۷). تیجسن^۱ (۱۹۹۲) استفاده مستقیم و غیرمستقیم از دانش، روش‌ها، فنون، ابزار (یا دیگر تولیدات) را به مثابه نتیجه فعالیت‌های علمی و فناوری، مطالعات میان‌رشته‌ای تلقی می‌کند و بی‌ین و همکاران^۲ (۱۹۸۶) بر این اندیشه پای می‌فشانند که پژوهش میان‌رشته‌ای نباید بر مبنای "رشته"، به عنوان واحد بنیادی "تقسیم‌ناپذیر" مفهوم‌سازی شود (توفیقی، ۱۳۸۷). "آلن رپکو"^۳ (۲۰۰۵) معتقد است که رویکردهای میان‌رشته‌ای فرایندی برای پاسخ به یک سؤال، حل یک مسئله یا پرداختن به موضوعی است که به دلیل پیچیدگی یا گستردگی آن نمی‌توان با یک رشته تخصصی، به طور دقیق، به مطالعه آن همت گماشت. از این رو برای شناخت جامع‌تر و ژرف‌تر، توجه به نگرش‌های مختلف و ترکیب بینش‌ها ضروری است" (آراسته، ۱۳۸۸، ص ۲۸).

مطالعات میان‌رشته‌ای، امکان دستیابی به ظرفیت‌های علمی در رشته‌های علوم انسانی، دست یافتن به قانونی فراگیر و نگاهی چند ساحتی به انسان و جامعه را افزایش می‌دهد. ادگار مورن^۴ فرانسوی، که مرد میان‌رشته‌ای لقب گرفته است، می‌گوید: علوم انسانی و اجتماعی مدرن به طور مصنوعی، تکه تکه شده است. نتیجه این قطعه قطعه شدن مصنوعی علوم اجتماعی به رشته‌های مختلف، این می‌شود که اقتصاد بسته است، روان‌شناسی بسته است، جامعه‌شناسی نه تنها بسته است، بلکه به پاره‌ای کوچک تقسیم شده و هر یک از آن‌ها هم به نوبه خود، بسته است. ولی با مطالعات میان‌رشته‌ای می‌توان این مرزهای بسته مصنوعی رشته‌ها را به روی هم باز کرده، نگاه چندساحتی به انسان واقعی و جامعه واقعی فراهم نمود و به قانونی جامع، فراگیر و دقیق در علوم انسانی دست یافت. همچنین با مطالعات میان‌رشته‌ای می‌توان فرضیات، مفاهیم، روش‌ها و تکنیک‌های معینی را که تاکنون صرفاً در رشته‌های مختلف به کار می‌رفته است، در حوزه‌ای دیگر به کار گرفت تا به تحلیل مسائلی در رشته دوم انجامیده و نتایج درخشان‌تری به بار آورد. همچنین مطالعات میان‌رشته‌ای با آشناسازی پژوهشگر به زوایای دید متفاوت و چشم‌اندازهای نظری گوناگون، امکانات پژوهشی مناسبی را در اختیار پژوهشگر قرار می‌دهد تا به طرح

1. Tijssen

2. Bean & al

3. Repko

4. Edgar Moren



مسئله خود پردازد و حتی با این ظرفیت‌سازی به گونه‌ای متفاوت از آنچه تاکنون برای پدیده‌ای خاص مسئله پروری شده است، به طرح مسئله‌ای نوآورانه و متفاوت و به تبع به فهمی جدید از مساله مطروحه دست یابد. نیز مطالعات میان‌رشته‌ای به پژوهشگران، تفکر انتقادی را تزریق می‌کند و آنان را از چنبره داوری‌ها رها ساخته و امکان اجماع نظری و استخراج قواعد کلی‌تر و حتی فرارشته‌ای را فراهم می‌نماید. پژوهش‌های میان‌رشته‌ای، پژوهشگران را تشویق می‌کند تا به مناطق سرحدی دو علم توجه کنند، حساسیت داشته باشند و به این ترتیب با توجه به این مناطق، سوژه‌های بدیع در اختیار آنان قرار می‌دهد. لازم به ذکر است مطالعات میان‌رشته‌ای با نقد رشته‌های تخصصی و مثله کردن واقعیت‌ها و پنداشتن بخشی از واقعیت‌ها به جای کل واقعیت و جزءنگری کلید خورده است، ولی در عین حال مطالعات میان‌رشته‌ای، تخصص را نفی نمی‌کند، بلکه نقد کرده و به تخصص‌ها و حریم رشته‌ها احترام می‌گذارد. آنچه مدنظر است، اضافه کردن عنصر جدیدی است تا این تخصص‌ها را در ترکیبی جدید به کار گیرد تا نسبت به یکدیگر هم‌افزایی داشته و مکمل یکدیگر قرار گرفته و نهایتاً نوعی نظام-سازی و توجه به کلیت یکپارچه علوم بعد از تجزیه‌گرایی و ایجاد تعامل‌های چندگانه بین تخصص‌های مختلف باشد (برزگر، ۱۳۸۷). در همین راستا کاسکی^۱ (۲۰۰۱-۲) در بررسی خود بر استفاده از برنامه درسی تلفیقی به طور عام و میان‌رشته‌ای به طور خاص تاکید دارد، زیرا این امکان را می‌دهد که بین تجربه‌های آموزشی دانشگاه و محیط واقعی ارتباط برقرار نموده؛ به افزایش انگیزه یادگیری، رشد مهارت‌های میان‌فردی، پرورش تفکر سطوح بالا و پژوهش محوری منجر گردد. طبق یافته‌های برور^۲ (۲۰۰۲) با افزایش تفکر در سطوح بالاتر یادگیری همچون تجزیه و تحلیل، ترکیب و ارزشیابی، فرایند خلاقیت نیز رشد یافته و در نهایت به یکی از اهداف آموزش عالی که پرورش تفکر خلاق و انتقادی است، دست یازیده و گسترش علم و دانش حاصل گردد.

از برنامه‌های درسی غالب در نظام آموزشی، برنامه درسی موضوع‌محور است که دیگر پاسخگوی نیازهای یادگیرندگان نبوده و آنان را برای رویارویی با جوانب آینده مجهز نمی‌نماید. از سوی دیگر، رشد روزافزون دانش بشری و پیشرفت‌های حاصل در علم، نیاز به تغییر برنامه‌درسی را ضروری ساخته است. در تایید مطالب فوق، خلخالی بیان می‌کند که نظام‌های رشته‌ای در آموزش، همواره با دو گرایش پویا و ظاهراً متضاد روبرو هستند. از یک سو، دانش محض، خود به علت رشد سریع و فزاینده، دچار انشعاب‌های متوالی گردیده است و مرتباً به پیدایش تخصص‌های ظریف می‌انجامد. از سوی دیگر، تحولات عظیم اجتماعی، سیاسی، جمعیتی و اقتصادی همچنین گسترش روزافزون تکنولوژی و دگرگونی‌های متوالی در مشاغل و نیازهای حرفه‌ای، به پیدایش آفاق جدیدی از مشارکت‌های میان‌رشته‌ای و درهم تنیدن نظام‌های رشته‌ای و ظهور آن‌ها به گونه‌ای جدید منجر می‌شود (خلخالی، ۱۳۷۳). از سوی دیگر در رویکرد حاکم، یادگیرنده نمی‌تواند از آموخته‌های خود در زندگی واقعی

1. Caskey
2. Brewer



جهت حل مسائل پیش آمده بهره گیرد و در مقایسه مسائل و راه‌حل‌های آموخته در محیط آموزشی با مسائل و راه‌حل‌های موجود در محیط زندگی با نوعی تعارض روبرو می‌شود. بنابراین نه تنها نمی‌تواند مسائل رخ داده را حل نماید، بلکه هیچ کمکی به توسعه علم نیز نمی‌کند. طبق نظر دیویی، تعارض با بازشناسی موقعیت مسئله‌دار آغاز می‌گردد. در هر موقعیت مسئله‌داری، تلاش‌های شناختی برای تشخیص و تعیین اطلاعات مرتبط آغاز می‌شود که این مقدمه نوعی از یادگیری اکتشافی و میان‌رشته‌ای است که با کمک تعداد متنوعی از رشته‌ها شکل می‌گیرد و بازده‌های علمی جدید خلق می‌کند که به طور مداوم ارزیابی می‌شود. بدین ترتیب جریان فهم عمیق و معنادار فراهم می‌گردد (نیلی احمدآبادی، ۱۳۸۷). همچنین در فرایند میان‌رشته‌ای انسجام‌بخشی به نظریه‌ها و روش‌ها، می‌تواند اصول راهنمایی برای تمیز میان جستارهای رشته‌ای و میان‌رشته‌ای تلقی شود. در مطالعات میان‌رشته‌ای، به جای پرداختن به مباحث خرد و طرح یک یا چند نظریه یا روش، باید چگونگی کلنجار رفتن با مجموعه‌ای از آن‌ها را مدنظر قرار داد. این رویکرد زمینه‌های لازم برای شکوفایی استعدادها و قابلیت‌های فردی دانشجویان را فراهم آورده، به آنان چگونه فکر کردن، تصمیم گرفتن، سازماندهی افکار، تجزیه و تحلیل، ترکیب و ارزشیابی را آموخته و ارتباط برقرار کردن میان دانسته‌ها و آموخته‌های خود با زندگی واقعی و بیرون کلاس را امکانپذیر می‌نماید. با این فعالیت‌ها، یادگیری دانشجو به صورت مادام‌العمر و مداوم شده و علاقه‌ای همیشگی در یافتن پرسش‌های ایجاد شده در ذهن وی به وجود می‌آید (احمدی، صمدی و نورآبادی، ۱۳۸۸). تحقیقات نشان می‌دهد وقتی یک علم با دیگر زمینه‌های درسی تلفیق می‌شود، آن علوم به طور مؤثرتر توسط فراگیران آموخته می‌شود. بدین ترتیب، منطقی است که در فرایند یاددهی - یادگیری تلاش بر آن باشد که وقتی مطالعه و بررسی یک زمینه علمی مورد نظر است موضوعات دیگر نیز در مطالعه گنجانده شود. می‌توان گفت مطالعات میان‌رشته‌ای بسترسازی لازم را فراهم می‌آورد تا آموزش به فرایندی فعال، پویا و مؤثر تبدیل شود. در همین راستا؛ مور^۱ تحقیقی در سال ۲۰۰۵ به انجام رسانده و به بررسی پیشنهاد‌های بدست آمده از ۳۰ مصاحبه با شرکت‌کنندگان در کارگاه آموزشی در دانشگاه کلمبیا^۲ پرداخته و در جهت بررسی تغییر برنامه درسی در دانشگاه کلمبیا، ونکور^۳ و کانادا^۴ می‌پردازد. برخی از پیشنهادات ارائه شده شامل تلفیق و استفاده از مطالعات میان‌رشته‌ای در برنامه‌های درسی دانشگاه و ساختار تصمیم‌گیری و ارزیابی می‌باشد که با بررسی نتایج حاصل، این پیشنهادات در هرچه بهتر کردن کیفیت این دانشگاه‌ها موفقیت‌آمیز بود. دورل^۵ نیز در پایان‌نامه خود در سال ۱۹۹۲ به بررسی ابعاد مختلفی چون وضعیت اشتغال دانشجویان فارغ‌التحصیل از بیست دانشگاه مثل کلمبیا، هاروارد، واشنگتون،

1. Moor
2. Canada
3. Columbia
4. Vancouver
5. Dverel



ویرجینیا، النویز، تگزاز، استنفورد و مدیسون که از این رویکرد بهره‌مند شده بودند، پرداخت. طبق نتایج و آمارهای بدست آمده، شغل ۸۲٪ فارغ‌التحصیلان مقطع لیسانس مرتبط با رشته تحصیلی دانشگاهی‌شان بوده است و از کیفیت آموخته‌هایشان در دانشگاه محل تحصیل ابراز رضایت نموده‌اند، به طوری که ۹۰٪ این افراد مشتاقانه خواستار ادامه تحصیل فرزندانشان در این دانشگاه‌ها می‌باشند. از دلایل موفقیت این دانشگاه‌ها می‌توان به ایجاد انسجام و رابطه میان موضوعات ارائه شده، و پیامد‌های حاصل از آن چون تقویت مهارت‌های تفکر تحلیلی، توسعه دید جهانی، رشد مهارت‌هایی چون پشتکار و حفظ تعادل روحی در موقعیت‌های استرس‌زا اشاره نمود (احمدی، صمدی و نورآبادی، ۱۳۸۸).

با بررسی پیشینه تحقیق، می‌توان گفت مطالب بیان شده، مورد تایید و تاکید قرار می‌گیرد. چنانچه پروفیسور هینوت^۱ (۱۳۷۳) در تحقیقی نتیجه می‌گیرد که بهترین برنامه برای پاسخگویی به نیازهای فرد در برخورد با مسائل جامعه، برنامه درسی تلفیقی و میان‌رشته‌ای است. خلخالی (۱۳۷۳) ضمن اهمیت دادن به ساختار هر یک از نظام‌های رشته‌ای و لزوم یادگیری معنی‌دار حاصل از رعایت توالی‌های منطقی این ساختار، بیان می‌دارد: لازم است تلاش نمود تا قید و بندهای رویکرد درون نظام آموزشی را به حداقل رسانده و شرایط انتقال آموخته‌ها و تعمیم محتاطانه آن‌ها را به قلمرو نظام‌های دیگر فراهم نمود. نتایج تحقیق سرکارآرانی (۱۳۸۱) نشان می‌دهد که طراحی روش بهره‌گیری از رویکرد تلفیقی و میان‌رشته‌ای در برنامه‌ریزی درسی متناسب با نیازها، آسیب‌ها و توانایی‌های ملی، درک همه جانبه از تنوع روش‌های برنامه‌ریزی درسی و آموزشی، تبیین دقیق، روشن و جهت‌دار انتظارات از تغییر برنامه‌های درسی مبتنی بر رویکرد تلفیقی و میان‌رشته‌ای، تجزیه و تحلیل واقع‌بینانه نتایج و پیامدهای اجرای آزمایشی برنامه بدون پیش‌داوری، توجه به تغییر نقش معلمان و اساتید از جمله راهکارهای عملی برای بهره‌برداری بیشتر از فرصت‌ها و امکانات و در عین حال اثربخش‌تر نمودن برنامه‌های درسی می‌باشد. برور (۲۰۰۲) در پژوهشی دریافت که با استفاده از برنامه درسی تلفیقی و میان‌رشته‌ای می‌توان به سطح یادگیری مطلوب و ایده‌آل دست یافت و در جهت بالفعل نمودن استعداد‌های گوناگون یادگیرندگان گام برداشت. وی خاطر نشان می‌سازد که معلمان و استادان خاص هر رشته که از متخصصان آن درس هستند برای تدریس انتخاب شوند تا با احاطه و اشرافی که بر آن مطالب دارند بتوانند جنبه تلفیقی آن‌ها را با مطالب دیگر تشخیص داده و اجرا نمایند. نیکیتنا^۲ (۲۰۰۵) در تحقیقی به این نتیجه می‌رسد که با استفاده از سه فعالیت شناختی می‌توان به برنامه درسی میان‌رشته‌ای مطلوب دست یافت. این سه فعالیت عبارتند از عدم وجود دیدگاه تک‌رشته‌ای یا تک موضوعی، توجه به فرایند تلفیق و در نهایت گنجاندن مطالب جدید در برنامه درسی تلفیقی. همچنین وی (۲۰۰۶) طی پژوهشی سه استراتژی را برای بهبود تدریس برنامه‌های درسی میان‌رشته‌ای نام برده و تاکید بر

1. L.D.Hainaut
2. Nikitina



استفاده از این استراتژی‌ها برای اجرای مطلوب این نوع برنامه درسی دارند. در تحقیقی ایورس و ولستن‌هلم^۱ (۲۰۰۷) نیز بر تلفیق موضوعات درسی دانشگاهی و استفاده از برنامه درسی میان‌رشته‌ای در دانشگاه‌ها را به سبب مزایای فراوان اثبات شده مورد تاکید قرار می‌دهند. الفسون و دیگران^۲ (۲۰۰۷) در تحقیقی در رابطه با تغییر برنامه‌های درسی سنتی و موضوع محوری، به این نتیجه رسیدند که باید بین مدرسه و دانشگاه رابطه تنگاتنگی وجود داشته باشد تا فراگیران را از همان ابتدا با دروس و رشته مورد علاقه تربیت نموده و آماده ورود به عرصه اجتماع و محیط کاری نموده و در جهت پربارتر نمودن نیروهای کاری آینده برآییم. نیز به این نتیجه رسیدند که باید دوره‌های آموزشی لازم برای پیاده‌سازی و اجرای صحیح برنامه‌درسی تلفیقی و میان‌رشته‌ای برای معلمان و اساتید در نظر گرفته شود. یونگ^۳ (۲۰۰۷) طی پژوهشی به دلایل عدم اجرای موفقیت‌آمیز برنامه درسی تلفیقی در هونگ‌کینگ اشاره می‌نماید. یکی از دلایل عدم موفقیت، نحوه ادراک معلمان از این برنامه درسی و محافظه-کارانه عمل نمودن آن‌ها می‌باشد. معلمان هنوز به برنامه درسی رشته‌محور وفادار بوده و معلم‌محوری را به دانش-آموز محوری ترجیح می‌دهند که در نهایت سبب شکست اجرای برنامه درسی تلفیقی و میان‌رشته‌ای در هونگ-کینگ شد. پرک^۴ (۲۰۰۸) در تحقیقی به چگونگی اجرای برنامه درسی تلفیقی و میان‌رشته‌ای اشاره نموده و از تحلیل نتایج بدست آمده، به عوامل مؤثر در عدم اجرای صحیح این برنامه اشاره می‌نماید که شامل: کمبود چارچوب‌های تئوریک معلمان از این برنامه درسی، دیدگاه عملی معلمان از این برنامه و محدودیت‌های اجرایی آن می‌باشد. وی نتیجه می‌گیرد که نقش معلمان و درک ایشان از برنامه درسی تلفیقی بسیار حیاتی بوده و برنامه‌هایی در همین راستا باید در دوره‌های آموزشی مراکز تربیت معلم گنجانده شود.

در این بین نقش معلمان و اساتید در اجرای صحیح رویکرد میان‌رشته‌ای بسیار مهم و اساسی می‌باشد. به‌طوری که تحقیقات یونگ و لم^۵ در سال ۲۰۰۷ به نقش حیاتی معلمان اشاره نموده، محافظه کاری و وفادار ماندن معلمان به شیوه‌های سنتی و رشته محور و نیز عدم ادراک صحیح و کامل آنان از برنامه درسی تلفیقی را از عوامل عدم اجرای موفقیت‌آمیز این برنامه در هونگ‌کینگ می‌دانند (احمدی، صمدی و نورآبادی، ۱۳۸۸). نگرش مثبت معلم به عنوان عاملی تعیین‌کننده در اجرای موفق روش‌ها می‌باشد. معلم‌هایی که به کارایی روش‌ها اعتقاد داشته‌اند آن‌ها را به نحو مطلوب به کار گرفته‌اند. آگاهی از چگونگی اجرای روش‌ها برای به کار بردن آنها کافی نیست، بنابراین تغییر نگرش معلم‌ها باید در اولویت قرار گیرد. به منظور استفاده مؤثر از این رویکرد معلم‌ها باید دانش کافی در مورد محتوایی که تلفیق در مورد آن‌ها اعمال می‌شود، داشته باشند و رشته‌های علمی را که قصد

1. Evers & Wolstenholme

2. Olafson & al

3. Yeung

4. Park

5. Yeung & Lam



مرتبط ساختن آنان را دارند، شناخته و قادر به کشف و تبیین ارتباطات معنادار بین موضوعات مختلف باشند. همچنین، باید در زمینه تکنیک‌های تلفیق کارآموزی لازم و کافی دیده باشند (هایند^۱، ۲۰۰۵). پژوهش‌ها نشان می‌دهند که توسعه فعالیت‌های میان‌رشته‌ای در دهه‌های اخیر، در اشکال مختلف آموزشی و پژوهشی در حال گسترش است. با وجود این، ملاحظه می‌شود که برخی مدیریت‌های سازمانی با محافظه‌کاری ویژه‌ای نسبت به میان‌رشته‌ای شدن و میان‌رشته‌ای بودن حساسیت نشان می‌دهند (خورسندی، ۱۳۸۸). این در حالی است که پاره‌ای از قلمروهای میان‌رشته‌ای، که سابقه و تجارب طولانی‌تری دارند، به تدریج در حال افزایش گرایش به الگوها و ساختارهای رشته‌ای در قالب الگوهای رفتاری میان‌رشته‌ای هستند. یعنی در عین میان‌رشته‌ای بودن، گرایش به رشته‌ای شدن دارند و از درون آن‌ها، ساختارهای جدیدی در حال شکل‌گیری است. با وجود این، و به زعم صاحب‌نظران میان‌رشته‌ای، از جمله کلاین^۲ (۱۹۹۶) و دولاند^۳ (۱۳۸۷) برای دستیابی به رشد و شکوفایی در میان‌رشته‌ای، باید در جستجوی راه‌حلهایی عملی‌تر برای بهره‌ورسازی فعالیت‌های میان‌رشته‌ای بود (خورسندی، ۱۳۸۸).

با توجه به مطالب ارائه شده؛ نقش مطالعات میان‌رشته‌ای در توسعه علوم بخصوص فلسفه و تعلیم و تربیت غیر-قابل‌انکار است. در مطالعات میان‌رشته‌ای، به جای پرداختن به مباحث خرد و طرح یک یا چند نظریه یا روش، باید چگونگی کلنجار رفتن با مجموعه‌ای از آن‌ها را مدنظر قرار داد. به این معنا که مطالعات میان‌رشته‌ای می‌بایست دربرگیرنده فرایند انسجام‌بخشی به بینش‌های پدید آمده از طریق نظریه‌ها و روش‌های رشته‌ای چون فلسفه تعلیم و تربیت باشد (توفیقی، ۱۳۸۷). این رویکرد زمینه‌های لازم برای شکوفایی استعدادها و قابلیت‌های فردی دانشجویان را فراهم آورده، به آنان چگونه فکر کردن، تصمیم گرفتن، سازماندهی افکار، تجزیه و تحلیل، ترکیب و ارزشیابی را آموخته و ارتباط برقرار کردن میان دانسته‌ها و آموخته‌های خود با زندگی واقعی و بیرون از کلاس را امکان‌پذیر می‌نماید. با این فعالیت‌ها، یادگیری دانشجو به صورت مادام‌العمر و مداوم شده و علاقه‌ای همیشگی در یافتن پرسش‌های ایجاد شده در ذهن وی (بخصوص در زمینه فلسفه و تعلیم و تربیت) به وجود می‌آید (احمدی، صمدی و نورآبادی، ۱۳۸۸). تحقیقات نشان می‌دهد وقتی یک علم با دیگر زمینه‌های درسی تلفیق می‌شود، آن علوم به طور مؤثرتر توسط فراگیران آموخته می‌شود. بدین ترتیب، منطقی است که در فرایند یاددهی - یادگیری تلاش بر آن باشد که وقتی مطالعه و بررسی یک زمینه علمی مورد نظر است موضوعات دیگر نیز در مطالعه گنجانده شود. می‌توان گفت مطالعات میان‌رشته‌ای بسترسازی لازم را فراهم می‌آورد تا آموزش به فرایندی فعال، پویا و مؤثر تبدیل گردد.

-
1. Hinde
 2. Klein
 3. Dowland



در این بین با توجه به اهمیت دو علم فلسفه و تعلیم و تربیت مسأله پیوند این دو مطرح می‌شود. تعلیم و تربیت خود یک مسأله فلسفی است. هنگام طرح این سؤال که "تعلیم و تربیت چیست؟" سؤال دیگری مطرح می‌شود و آن این است که "انسان چیست؟" و این خود سؤالی فلسفی است. به دلیل چنین قرابتی رشته‌ای، بین‌رشته‌ای به نام فلسفه تعلیم و تربیت شکل گرفته است (نلر، ۱۳۸۳). در این میان برخی بر این اعتقادند که فیلسوف تربیتی در قلمرو "چرایی" وارد می‌شود و قلمرو "چگونگی" خارج از حیطه وظایف او است. بر عهده فیلسوف تعلیم و تربیت است که به سؤالاتی همچون "آدمی چیست؟" "تربیت چیست؟" "آیا می‌توانیم تربیت کنیم؟"، "آیا باید تربیت کنیم؟"، "چگونه باید تربیت کنیم؟" پاسخ دهد. نظریه‌های تربیتی و مکاتب فلسفی پیش از این به ارتباط نزدیک و عمیق فلسفه و تربیت اشاره شد. مسلماً هر نظریه تربیتی بر بنیان تفکری فلسفی استوار است.

مهمترین راهکار برای بسط مطالعات میان‌رشته‌ای فلسفه و تعلیم و تربیت، طراحی دوره‌های میان‌رشته‌ای است. با وجود دوره‌های میان‌رشته‌ای مابین فلسفه و تعلیم و تربیت، زمینه برای مطالعات و پژوهش‌های بین-رشته‌ای در بستری مناسب به وجود می‌آید. از طرف دیگر، فارغ‌التحصیلان این دوره‌ها به عنوان افراد متخصص در این زمینه، قادر به هماهنگی این گونه مطالعات در بین متخصصان و جامعه خواهند بود. با بررسی تحقیقات انجام شده در این زمینه چنین استنباط می‌شود که: برای رشد و توسعه علم لازم است بطور بنیادی در نظام آموزشی تجدید نظر نمود. به عبارتی سیستم آموزشی، سیستم تربیت معلم و سایر شرایط مهیا کننده این هدف را بر مبنای رویکرد میان‌رشته‌ای بنا نهاد تا فراگیرانی تربیت شوند که روز به روز بر حدود و ثغور علم افزوده و در جهت حل مسائل بشری برآیند. در این بین با توجه به ماهیت علم فلسفه و برقراری ارتباط میان‌رشته‌ای با علم تعلیم و تربیت، در افزایش کیفیت یادگیری از یکسو و توجه به سایر ابعاد این دو علم از سوی دیگر گام مؤثری برداشته می‌شود.

روش‌شناسی

این پژوهش بر آن است که با رویکردی تحلیلی-استنتاجی به تبیین کارکرد مطالعات میان‌رشته‌ای در ایجاد پیوند میان علم فلسفه و علم تعلیم و تربیت، پرداخته و چگونگی همپوشانی آن‌ها را مورد تحلیل قرار دهد.

یافته‌ها

تربیت نوعی شکفتگی و از قوه به فعل درآوردن استعدادها و نهفته‌ها انسان در جهت کمال مطلوب فرد و اجتماع می‌باشد و یکی از وظایف نظام آموزشی، کمک به دانش‌آموزان در حل مشکلات و مسائلی است که در زندگی اجتماعی با آن دست به گریبان هستند. سازمان فکری آدمی وقتی شکل گرفته و توسعه می‌یابد که فعالیت‌های



لازم برای تحقق هدفی پیش‌بینی شده باشد. انسان موضوع تربیت و یکی از اساسی‌ترین موضوعات مطالعاتی این علم محسوب می‌شود. چرا که تربیت را "فراهم آوردن زمینه برای پرورش دادن و به فعلیت رساندن تمام استعدادهایی می‌داند که خداوند بالقوه در نهاد او به ودیعت نهاده است" (مطهری، ص ۷۷). نوع زندگی فردی و به تبع اجتماعی او نیز دائماً در حال تحول و دگرگونی می‌باشد، بسیاری از ابعاد وجودی او هنوز در هاله‌ای از ابهام باقی مانده است. به همین دلیل علم تعلیم و تربیت نیز از جهات مختلف دارای پیچیدگی فوق‌العاده‌ای است.

از طرفی امروزه با توجه به افزایش سطح آگاهی بشر، نوآوری و ابداعات علمی، گسترش دامنه مجهولات در زمینه‌های مختلف دانش و تغییر ماهیت مسائل از حالت تحلیلی به ترکیبی، از میان برداشتن مرزهای مصنوعی ایجاد شده میان علوم مختلف به منظور شناخت و استفاده بهینه از آن‌ها نه تنها لازم، بلکه امری اجتناب‌ناپذیر است. رویکرد میان‌رشته‌ای به مفهوم گروه‌بندی موضوعات نزدیک به یکدیگر یا تلفیق کامل آنها، متضمن این معنی نیست که باید نظام‌های رشته‌ای را نادیده گرفت. بلکه از موضوعات مجزا و تلفیقی هر دو دیدگاه در آموزش و درک مناسب جهان پیرامون، بهره برد (خنجرخانی و دیگران، ۱۳۸۸). این رویکرد در اصل شامل سازماندهی آموزش است که فرصت‌هایی را فراهم می‌سازد تا با اصول کلی بسیار عام و همچنین اصول نسبتاً عام در قلمروهایی برخوردار از بیشترین تنوع ممکن، آشنا شد که شامل قلمروهایی با مفاهیم و اصول بسیار جامع و گسترده هستند. دلایل زیادی بر ضرورت مطالعات میان‌رشته‌ای وجود دارد؛ برای مثال، علم تعلیم و تربیت یا علم فلسفه از علوم اساسی جهان امروز، مطرح می‌باشد که با توجه به گستردگی کاربردهای آن برای مطالعات میان‌رشته‌ای مناسب هستند؛ در عین حال، این رویکرد نتیجه منطقی درهم تنیدن همه نوع محتوا در زمینه آموزش مادام‌العمر است (شعبانی، ۱۳۸۵).

میان‌رشته‌ای هم ما را با ابعاد تاکنون از نظر دورمانده پدیده روبرو می‌سازد و هم این امکان را برای ما فراهم می‌آورد که از تقسیم‌بندی‌های سنتی علوم فراتر رویم و فضا را برای تقسیم‌بندی‌های ابتکاری و ترکیبی تازه‌تر مساعد کنیم (علوی پور، ۱۳۸۷).

از سویی علم فلسفه به عنوان هسته بیشتر رشته‌های علوم و به عنوان مقوله‌ای میان‌رشته‌ای مطرح می‌باشد که رشته‌های مختلفی از آن منتج می‌شود. همچنین علم تعلیم و تربیت از جمله مباحثی است که قدمتی به درازای اندیشه فلسفی دارد. دلیل این امر نیز آشکار است، زیرا انسان تنها موجودی است که نیازمند تربیت است تا به کمال انسانیت خویش برسد. تعلیم و تربیت فرایندی است که بواسطه آن میراث فرهنگی و معلومات بشری به انسان انتقال می‌یابد. به عبارت دیگر در حوزه تعلیم و تربیت سخن از فعالیت‌هایی است که بواسطه آنها یک نسل علوم و فنون و در یک کلام میراث بشری را به نسل دیگر انتقال می‌دهد (اسمیت، ۱۳۷۰). با بررسی دو علم فلسفه و تعلیم و تربیت، مسأله پیوند این دو مطرح می‌شود که در این بین، تعلیم و تربیت خود یک مسأله فلسفی



است.

نتیجه‌گیری

انسان ماهیتی پیچیده دارد و به تبع آن پرداختن به مسائل انسانی و از جمله تعلیم و تربیت از توان هر یک از رشته‌های علمی خارج است و لذا بهره‌گیری از رویکرد میان‌رشته‌ای ضروری است. علاوه بر این، پیچیدگی در عصر حاضر مسائل پیچیده‌تری را به بار آورده است. این مسائل به طور مستقیم و غیرمستقیم در عرصه تعلیم و تربیت مطرح می‌باشد و رویارویی با آن‌ها مستلزم دیدگاه میان‌رشته‌ای است. همچنین پدیده انسانی امری کلی است که هر یک از رشته‌های علوم انسانی در برابر آن جای خاصی دارند. واقعه یا پدیده اجتماعی آن‌چنان پیچیده است که اگر بخواهیم یک جنبه آن را به‌طور جداگانه و بدون در نظر گرفتن جنبه‌های دیگر توجیه کنیم کاری ناممکن می‌نماید. بنابراین برای شناخت و تبیین همه جنبه انسان، همکاری بسیاری از علوم ضرورت دارد و باید بین متخصصان رشته‌های مختلف همکاری وجود داشته باشد.

ترکیب رشته‌ها و دروس دانش‌های مختلف یا به عبارتی نگاه میان‌رشته‌ای در زمره نوآوری‌ها در آموزش عالی محسوب می‌شود. این موضوع ضرورتی ملی و بین‌المللی است و ارتقای کیفی آموزش عالی به ارائه و اجرای موفقیت‌آمیز این‌گونه دروس، برای پاسخگویی هر چه بیشتر به نیازهای جامعه بستگی دارد. توسعه و نوآوری، فناوری میان‌رشته‌ای و کثرت‌گرایی علمی را می‌طلبد. فعالیت‌های نوآورانه در همه رشته‌ها به تبادله گسترده آرا و عقاید بستگی دارد. در این میان، توسعه سازوکارهایی برای غلبه بر تنگ‌نظری ذاتی حاکم بر ساختارهای علمی یک ضرورت است (آراسته، ۱۳۸۸). زیرا برای حل بسیاری از مسائل و مباحث مطرح در زمینه علوم به‌طور عام و علوم انسانی به‌طور خاص باید بین صاحب‌نظران و سیاست‌گذاران آموزشی نوعی رابطه میان‌رشته‌ای برقرار گردد. دانشگاه‌ها برای توسعه علوم از طریق پژوهش، آموزش و تحصیل، خدمت می‌کنند و زمینه‌ای را برای کسب صلاحیت‌های لازم فراهم می‌نمایند تا افراد بتوانند در جامعه، آموخته‌ها و مهارت‌های کسب کرده را به صورت کاربردی پیاده نمایند که از راه‌های نیل به این هدف، برنامه درسی میان‌رشته‌ای است. این دیدگاه، در بسیاری از کشورها حتی کشورهای صنعتی مانند آلمان نیز مغفول مانده است. بنا به گزارش وزارت علوم در "نورد رای نوست" آلمان، اگرچه تلفیق از نظر نظری ضروری است، ولی در عمل به آن توجه نمی‌شود چون متخصصان رشته کمتر حاضرند با همکارانشان در رشته‌های دیگر تدریس کنند. میان‌رشته‌ای بودن باعث می‌شود تا یادگیرندگان از رشته‌های متفاوت درکی جامع و مرتبط با موضوع میان‌رشته‌ای داشته باشند و مشکلات را از زوایای مختلف بررسی نمایند (نیلی احمدآبادی، ۱۳۸۷).

با توجه به مطالب ارائه شده؛ نقش مطالعات میان‌رشته‌ای در توسعه علوم غیرقابل‌انکار است. زیرا با فراهم آوردن



زمینه‌های این پیشرفت - قرار دادن یادگیرنده در زمینه و فضای موقعیت‌های عینی زندگی، فراهم ساختن محیط مناسب برای یادگیری یکپارچه و معنادار، تقویت نمودن یادگیری مشارکتی، ایجاد و تحکیم اعتمادبه‌نفس و پرورش روحیه اکتشاف و کاوشگری در یادگیرندگان، عمیق و گسترده ساختن مفاهیم علمی و در عین حال فراهم نمودن امکان تعمیم آن‌ها، ایجاد پیوستگی و انسجام بین تجربیات فراگیران، فعال و درگیر ساختن یادگیرنده در جریان یادگیری، پردازش آگاهانه و فعال اطلاعات و نیز تسهیل نمودن فرایند تفکر و حل مسأله، فراگیر پژوهش محور بار آمده، در مواجهه با موقعیت‌های مبهم با روشن‌بینی تمام در جهت یافتن راه‌حل برآمده و گام‌به‌گام در جهت گسترش علم حرکت می‌کند. به بیانی دیگر میان‌رشته‌ای همکاری و همراهی دیدگاه‌های مختلف رشته‌ای در راستای رسیدن به نقاط اشتراک فهم از پدیده‌ها و همچنین فراهم نمودن امکان بهره‌مندی از چشم‌اندازهای دیگری غیر از چشم‌انداز مطلوب رشته‌ای برای نگریستن به پدیده‌ها را شامل می‌شود. به عبارت دیگر تمامی این موارد گردهم آمده و سبب می‌شوند تا فاصله میان علوم تا حد ممکن کاهش یابد

شایان ذکر است مهمترین راهکار برای بسط مطالعات میان‌رشته‌ای فلسفه و تعلیم و تربیت، طراحی دوره‌های میان‌رشته‌ای است. با وجود دوره‌های میان‌رشته‌ای مابین فلسفه و تعلیم و تربیت و سایر رشته‌های علمی، زمینه برای مطالعات و پژوهش‌های بین‌رشته‌ای در بستری مناسب به وجود می‌آید. از طرف دیگر، فارغ‌التحصیلان این دوره‌ها به عنوان افراد متخصص در این زمینه، قادر به هماهنگی این گونه مطالعات در بین متخصصان و جامعه خواهند بود. در نهایت می‌توان چنین نتیجه‌گیری نمود که مطالعات میان‌رشته‌ای متاثر از رویکرد استنتاجی به فلسفه است و منظور ما از رویکرد استنتاجی این است که از طریق این رویکرد می‌توان از یک حوزه معرفتی مثل فلسفه، دلالت‌هایی را برای دیگر حوزه‌های معرفتی مثل تعلیم و تربیت استنتاج کنیم. سخن آخر اینکه با فراگیر شدن استفاده از مطالعات میان‌رشته‌ای، می‌توان گام موثری در جهت حل مسائل مطرح جامعه برداشته و به سوی توسعه مرزهای دانش حرکت نماییم که در این بین نقش نظام‌های آموزشی (عمومی و عالی) غیر قابل انکار می‌باشد.

Interdisciplinary Studies and its Function in the Link between Philosophy and Education
Soolmaz Nourabadi (Ph.D)

Interdisciplinary studies has effective role in facilitating and solving problems and issues. With the integration of different disciplines, removed the artificial borders between them and contribute to the development of the new view. The role of interdisciplinary studies is undeniable. This article has been review the different aspects of interdisciplinary studies and noted the function of the link between Philosophy and Education and employing the analytical – descriptive method. The finding indicates that given the complex nature of human beings and extent of education, outside utilization of interdisciplinary approach is essential. Since the philosophy of education is discussed as the core



of the most humanities disciplines; the use of inductive approach has been discussed in knowledge areas.

Keywords: Interdisciplinary, Interdisciplinary Studies, Philosophy, Education.

منابع

- آراسته، حیدرضا. (۱۳۸۸). «میان‌رشته‌ای‌ها در آموزش عالی». *فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، سال اول، شماره ۲، صص ۲۵-۴۰.
- احمدی، پروین؛ صمدی، پروین؛ نورآبادی، سولماز (۱۳۸۸). «جایگاه و ضرورت برنامه درسی تلفیقی در آموزش عالی»، *مجموعه مقالات همایش نهم انجمن برنامه درسی ایران*، ۸ و ۹ آبان، تبریز- ایران.
- اسمیت، فیلیپ جی. (۱۳۷۰). *فلسفه آموزش و پرورش*. مترجم: سعید بهشتی، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- برزگر، ابراهیم (۱۳۸۷). «تاریخچه، چیستی و فلسفه پیدایی علوم میان‌رشته‌ای». *فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، سال اول، شماره ۱، صص ۳۷-۵۶.
- توفیقی، جعفر؛ جاودانی، حمید. (۱۳۸۷). «میان‌رشته‌ای‌ها: مفاهیم، رویکردها، دیرینه شناسی و گونه شناسی». *فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، سال اول، شماره ۱، صص ۱۷-۱.
- خلخالی، مرتضی. (۱۳۷۳). «درهم تنیدن برنامه‌های درسی در آموزش عالی». *فصلنامه پژوهش و برنامه‌ریزی در آموزش عالی*، سال دوم، شماره مسلسل ۶، صص ۱۴۲-۱۲۵.
- خنجرخانی، ذبیح‌الله؛ نصرآبادی، حسنعلی؛ ابراهیمی دینانی، آرزو. (۱۳۸۸). «درآمدی بر ضرورت، جایگاه و انواع مطالعات میان‌رشته‌ای در آموزش عالی». *فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، سال دوم، شماره ۱، صص ۱-۱۷.
- خورسندی طاسکوه، علی. (۱۳۸۸). «میان‌رشته‌گی‌ها و مسائل آن در آموزش عالی». *فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، سال اول، شماره ۲، صص ۸۵-۱۰۱.
- سرکارآرانی، محمد رضا. (۱۳۸۱). «اصلاحات برنامه درسی ملی ژاپن با تاکید بر رویکرد تلفیقی». *فصلنامه نوآوری‌های آموزشی*، سال اول، شماره ۱، صص ۸۱-۶۷.
- شعبانی، زهرا. (۱۳۸۵). «طراحی و ارائه رویکرد جامع تلفیق برنامه‌های درسی در حوزه علوم انسانی». *راهکارهایی برای ارتقاء علوم انسانی در کشور*. کنگره ملی علوم انسانی.
- علوی‌پور، محسن. (۱۳۸۷). *مبانی نظری و روش‌شناسی مطالعات میان‌رشته‌ای*. چاپ اول، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.



- کوله، نیکول رژ. (۱۳۸۸). آموزش دانشگاهی و مطالعات میان‌رشته‌ای. مترجم: محمدرضا دهشیری، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۹۴). تعلیم و تربیت در اسلام. تهران: صدرا.
- مهرمحمدی، محمود. (۱۳۸۸). «ملاحظات اساسی در باب سیاست‌گذاری توسعه برنامه درسی میان‌رشته‌ای در آموزش عالی از منظر فرایند تکوین»، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، سال اول، شماره ۳، صص ۱-۱۸.
- نلر. جی اف. (۱۳۷۷). آشنایی با فلسفه آموزش و پرورش. مترجم: فریدون بازرگان، تهران: انتشارات سمت.
- نیلی احمدآبادی، محمدرضا. (۱۳۸۷). «جایگاه علوم میان‌رشته‌ای از منظر مباحث علوم تربیتی»، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، سال اول، شماره ۱، صص ۳۵-۱۹.
- هینوت، اچ.دی. (۱۳۷۳). «طراحی برنامه‌ها و مواد آموزشی به شیوه تلفیقی و میان رشته‌ای»، مترجم: مرتضی خلخالی. فصلنامه پژوهش و برنامه‌ریزی در آموزش عالی، سال دوم، شماره مسلسل ۶، صص ۱۱۸-۱۰۹.
- Brewer, T. M. (2002). "Integrated curriculum: what benefit", Arts education policy review, 103, (4), P: 31-36.
- Caskey, M. (2001-2). "Alingering Question for Middle school: what's the fate of integrated curriculum", Childhood education, 78, (2), P: 97-99.
- Duevel, L. M. (1999). "The international Baccalaureate experience: university perseverance, attainment and perspectives on the process". Ph.D. Purdue University.
- Evers, F.; Wolstenholm, J. (2007). "Integrating knowledge, skills and values into the curriculum development process at the university of Guelph- Humber", New directions for teaching & learning, 112, P: 83-91.
- Hinde, E.R. (2005). "Revisiting Curriculum Integration: A Fresh Look at an Old Idea", The Social Studies, 96, 3, p:105, 7, . Washington.
- Moor, J. (2005). "Seven recommendations for creating sustainability education at the university level: A guide for change agents". International journal of sustainability in higher education, 6, (4), P: 326- 339.
- Nikitina, S. (2005). "Pathway of interdisciplinary cognition". Cognition and Instruction, 23, (3), P: 389-425 .
- Nikitina, S. (2006). "Three strategies for interdisciplinary teaching: Contextualizing, Conceptualizing and Problem- Centring", Journal of curriculum studies, 38, (3), P: 251-271.
- Olafson, L.i; Giorgis, C.; Quin, L. F.; Falba, C. (2007). "A self-study professional development through program revision". Studying teacher education, 3,(2), P: 155-172.
- Park, M. (2008). "Implemently curriculum integration the experiences of Korean elementary teachers", Asia pacific education review, 9,(3),P:308-319 .



هفتمین همایش ملی انجمن فلسفه تعلیم و تربیت ایران

فلسفه تعلیم و تربیت و قلمرو علوم اجتماعی و انسانی

دانشگاه شیراز

۳۰ و ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۵



- Yeung, S.; Lam, C. (2007). "Teacher's conception of curriculum integration", A problem hindering it's implementation in Hong Kong, The education journal, 35, (2), P:109-144 .